

متن پرسش

باسلام و دعای خیر برای استاد طاهرزاده با عرض پوزش از اینکه در ماه مبارک رمضان و قوت باارزش شما را می گیرم . متن زیر از طرف یک دانشجوی برادر شهید که در خارج کشور مشغول تحصیل است در مورد روش زندگی حضرت محمد (ص) برای من ارسال شده ، آیا با واقعیت تاریخ پیامبر تطابق دارد . از طرفی ایشان با آقای کدیور در خارج در مورد معارف دینی قبلا مکاتبه داشته و من از این بابت نگرانم. باتشکر و آرزوی توفیق روز افزون آن مرد آسان بود سلام در سال های جوانی، من و دوست هایم خیلی افتاده بودیم تو خط اخلاق و اعتقاد. نتب کلاس و جلسه اخلاقی و تقوایی داغ بود. تلویزیون پشت هم از همین برنامه ها و توصیه ها پخش می کرد. یک دنیا دستور نکنید و بکنید توی سرهای ما چرخ می خورد. می خواستیم خوب باشیم و خوب بودن آن روزها خیلی سخت شده بود. مدام داشتیم خودمان را مجبور می کردیم که مثل حضرت رفتار کنیم. نمی شد. نمی توانستیم. به خودمان فحش می دادیم. ناامید می شدیم. فکر می کردیم عیب های اساسی داریم و دیگر درست شدنی نیستیم. □ چند سالی طول کشید تا فهمیدیم گره کار توی همین مجبور کردن است. ماجرا زورکی نیست. فهمیدیم آدم ظریف است و یک شبه نمی شود به اش شکل داد. مثل کار سفالگری می ماند که اگر فشار دستت را زیاد کنی، به جای شاهکار هنری از زیر دستت هیولای گلی می آید بیرون. ولی دیگر خیلی دیر شده بود. خیلی از همسفرهایمان خیال کرده بودند دین یعنی همین زور و فشار و گفته بودند ما نخواستیم و خداحافظ. □ در روایت های معتبر هست که همان پیامبری که ما داشتیم خودمان را هلاک می کردیم مثل او بشویم، توی مدینه یکی را تو اوضاع و احوالی شبیه ما می بینند. به اش تشر می زنند که: با خودت با مدارا رفتار کن! آن هایی که به خودشان زیاد فشار می آورند مثل سواری اند که برای زود رسیدن، آن قدر به مرکبش شلاق می زند که اصلا به کل نمی رسد. ولی وقتی ما این روایت ها را خواندیم دیگر دیر شده بود. رفقایمان شلاق را زده بودند، مرکبشان از حال رفته بود و حالا دیگر اصلا توی راه نبودند که بشود به شان گفت پیامبر(ص) دینی که شما ازش رمیده اید، جور دیگری بوده. □ روایت ها می گویند مرد آسانی بود. نرم و روان. نمازش از همه نمازها سبک تر و خطبه اش از همه خطبه ها کوتاه تر بود. کارهای خوب که می کرد، حظ می کرد. دقیقا همان حلقه ای که ما آن سال ها گم کرده بودیم. لذت اخلاق. این که از درستی و راستی کیف کنی. می دانم که می گویند این مرحله های جوششی بعد از کوشش می آید. اول آدم باید به خودش سخت بگیرد تا بعد لذتش را ببرد. ولی فکر کنم این سعی، این دویدن، این کوشش یا هر چی که هست، باید آرام باشد. درست مثل راه رفتن حاجی ها بین صفا و مروه. روان و متین. بعضی جاها را فقط باید هروله کرد. همین.

وگرنه بقیه راه را باید جوری پا از پا برداری که یکی اگر از دور تو را ببیند، فکر کند داری رو ابر راه می روی. به همان سبکی، به همان لذت. به همان دقت. چون همیشه این احتمال هم هست که رشته های نازک زیر قدم هایت پاره بشوند و معلق بمانی. می گویند حضرتش به همین اعتدال بود. □ مرد راحتی بود. سیره های تاریخی، این را می گویند. ما به کسی می گوئیم آدم راحت که از زیر مسؤولیت ها آسان شانه خالی کند و بی خیال باشد. اما حضرتش، هم بار را بر شانه داشت هم راحت بود. باورش سخت است. چون ما به یکی از این دو تا عادت داریم. ما به صورت عبوس همه مردانی که کارهای سختی دارند، عادت داریم. برای ما اصولا بام، جایی است که از یکی از دو طرفش باید افتاد. تجسم یکی که راحت و متعادل روی لبة باریک بام بایستد و بیش از همه مردم متبسم باشد، سخت است. مرد عربی چیزی آورد. گفت: این، هدیه شما! کمی که گذشت، گفت: حالا پول هدیه ام را بدهید. پیامبر(ص) خندید. از ته دل. روزهای بعد، هر وقت غمگین می شد می گفت: آن اعرابی چه شد؟ کاش دوباره می آمد. روایت ها می گویند اهل مزاح بود. اگر یکی از اصحاب، گرفته بود، شوخی می کرد تا او را به خنده وادارد. همان روایت ها هم می گویند کلماتی که بر او نازل می شدند آن قدر سنگین بودند که در روزهای سرد، اگر وحی می آمد صورتش غرق غرق می شد. □ چقدر دوست داریم که یکی، این دوتایی های محال را کنار هم داشته باشد. هم این باشد، هم آن. سال هاست که همه مان یکی از این دوتایییم. عادت کرده ایم آدم عمیق، آدمی با فکرهای پیچیده و لایه های متفاوت، خیلی تودار باشد. هیچ حسی توی صورتش پیدا نباشد. راحت قاطی حرف های دیگران نشود و اصلا نشود فهمید چه فکری دارد می کند. ولی اوصافی که از پیامبر(ص) در سیره ها آمده، اصلا شبیه عادت همیشگی ما نیست. کتاب های معتبر همه این را گفته اند که وقتی خوشحال بود یا وقتی از چیزی خوشش می آمد صورتش می درخشید. بعضی راوی ها گفته اند مثل آینه. بعضی هم گفته اند مثل قرص ماه. اگر هم از چیزی غمگین بود، چشم ها و صورتش گرفته می شد. تار می شد. ما فقط بچه ها و آدم های ساده دل را سراغ داریم که موقع شادی صورتشان برق بزند. از خوشی چشم هایشان بدرخشد. اصلا باورمان نمی شود جسم هیچ متفکری این قدر شفاف باشد. □ مردم حرف درآورده بودند که این مرد، ساده لوح است. این را خود قرآن می گوید. بس که قاتی مردم می شد و رویش نمی شد حتی وقتی کار دارد، بهشان بگوید پا شوند بروند. می گویند با هر کس دست می داد، دست خود را نمی کشید تا طرف دست خود را بکشد. با هر کس می نشست، آن قدر صبر می کرد تا خود او برخیزد و آن قدر حرفش را گوش می کرد تا خود او حرفش را قطع کند. اصحابش گفته اند وقتی از چیزی به خنده می افتادیم، با ما می خندید؛ وقتی تعجب می کردیم، با ما تعجب می کرد. از آخرت حرف می زدیم، با ما درباره همان حرف می زد. از دنیا می گفتیم، با ما از همان می گفت. از خوردنی ها و آشامیدنی ها هم حرف می زدیم، او هم از همان حرف می زد. □ تصورش سخت است؟ نه؟ دلان برای مردانی که بلد باشند روی این لبه های تیز راه بروند تنگ شده. آخرین باری که یکی از این ها را دیدیم، کی بود؟ کاش می آمد این دور و بر هم سری می زد. □ روایت ها می گویند: وقتی از او کاری

می خواستند اگر موافق بود می گفت آری و زود انجام می داد. اگر نمی خواست انجام بدهد، فقط سکوت می کرد. هیچ وقت نمی گفت: نه! هیچ وقت نمی گفت: نه! ***** روایت های به کار رفته در متن یادداشت، همه از کتاب سنن النبی نوشته علامه طباطبایی برداشته شده اند.

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: متنی که ارسال فرموده‌اید متن خوبی است و همین‌طور که نوشته‌اند مبتنی بر کتاب سنن النبی است. موفق باشید